

بررسی جنبه‌های شناختی و فلسفی پیرامون محوریت انسان در نظام خلقت

محوریت انسان در نظام خلقت؛ راز تناسب جهان خلقت با انسان

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید که همه آنچه در زمین است، برای انسان آفریده شده؛^۱ این یعنی همه عناصر عالم، به اقتضای ساختار وجودی انسان تنظیم گردیده تا در خدمت رشد و کمال ما قرار بگیرد. در طول تاریخ، این پرسش بنیادین همواره ذهن اندیشمندان را به خود مشغول کرده است که چرا انسان، جایگاهی این چنین ممتاز در میان مخلوقات عالم دارد؟ سخن از محوریت انسان در نظام خلقت فقط ادعایی دینی نیست؛ بلکه ریشه در ساختار هستی و غایت خلقت ما دارد. عالم آفرینش بر اساس حکمت الهی به گونه‌ای ساخته شده که همه مراتب آن، از ماده تا فوق‌عقل، در خدمت تربیت و شکوفایی ما قرار بگیرد.

در نگرش فلسفه اسلامی، جهان برای انسان خلق شده است تا ما بتوانیم در بستر آن نیازهای جسمی و روحی خود را سامان داده و از رهگذر بهره‌گیری درست از امکانات طبیعی و معنوی عالم، مسیر تکامل را تا مقام تشبه به خداوند طی کنیم. این جهان عرصه رشد و آزمایش ماست؛ جهانی که همه ابعادش با قوای وجودی و نیازهای ما هماهنگ است تا از رهگذر مواجهه با آن و انتخاب عمل صالح ارزش‌های انسانی را در خود به فعلیت برسانیم.

تناسب ساختار خلقت جهان با وجود انسان، تصادفی و بی‌هدف نیست؛ بلکه نشانه آن است که آفرینش دارای نظم و مقصودی انسان‌محور است. هر پدیده‌ای در عالم، نقشی در تامین نیازهای دنیوی و اخروی ما دارد تا بتوانیم با بهره‌گیری از آن، در مسیر «کمال» و «خدایی شدن» گام برداریم. جهان، مکتب بزرگ تربیت

۱. (بقره، ۲۹)

الهی است؛ جایی که قوانین طبیعت، نعمت‌ها، محدودیت‌ها و حتی رنج‌ها، همه به عنوان ابزارهایی برای رسیدن ما به هدف خلقتمان طراحی و سازماندهی شده‌اند.

بر این اساس، بحث ما از این نقطه آغاز می‌شود که نسبت میان ساختمان وجودی ما و ساختار کلی عالم چیست و این هماهنگی دقیق چگونه زمینه‌ساز رشد و تکامل ما می‌شود؟ در این مقاله خواهیم کوشید تا مرحله به مرحله نشان دهیم که اصل تناسب عالم با وجود ما و محوریت انسان در نظام خلقت، از مسائل عمیق هستی است که فهم آن مستلزم شناخت خویشتن، درک هدف آفرینش و یافتن جایگاه واقعی خود در قلمرو خلقت است.

نوع نگاه ما به جهان خلقت؛ بازخوانی محوریت انسان در نظام آفرینش

نگاه ما به جهان، تعیین‌کننده نحوه درک و نوع بهره‌مندی ما از آن است. اگر کسی جهان را صرفاً مجموعه‌ای از اشیای بی‌جان و قوانین طبیعی بداند، از حقیقت آن غافل می‌ماند؛ زیرا جهان، در منطق خلقت، صحنه‌ای است که بر اساس محوریت انسان شکل گرفته است. در این منطق، آفرینش تابع وجود انسان است، نه مقدم بر او؛ به تعبیر دیگر، جهان از همان آغاز بر مبنای نیاز و ظرفیت‌های وجود ما آفریده شده است؛ به گونه‌ای که همه‌چیز در آن پاسخ‌گوی مسیر کمال ما باشد.

در چنین نگاهی، هیچ پدیده‌ای در عالم نسبت به ما بی‌ارتباط یا بیگانه نیست. ما با جهان و هر آنچه در آن است، نسبت وجودی داریم؛ از خاک و گیاه گرفته تا نیروهای طبیعی، همه به نوعی با توجه به ساختار وجود ما معنا می‌یابند. هر چه در عالم هست، نشانی از نیاز، رشد و تعالی ماست. خداوند هنگام طراحی نظام هستی، همه لوازم زندگی، ابزارها و امکانات ضروری رشد ما را در متن آفرینش قرار داده و این تدبیر نه تنها برای امروز ما، بلکه تا قیامت و حتی پس از آن استمرار دارد.

بدین ترتیب، هر پدیده در جهان، فقط وسیله‌ای مصرفی برای رفع نیازهای مادی ما نیست، بلکه پلی است که می‌تواند ما را با خود تا مراتب بالاتر هستی ببرد. هر نگاه آگاهانه به اشیاء، فرصتی برای حرکت تا قیامت است؛ فرصتی برای اصلاح، فهم و نزدیک‌تر شدن به حقیقت خود. در این نگاه، محوریت انسان یعنی احساس مسئولیت در بهره‌گیری درست از جهان؛ زیرا از آن‌جا که عالم برای شکوفایی ما آفریده شده، باید در استفاده از آن راه کمال خود را بیابیم.

بررسی ساختار هستی و نسبت آن با انسان

منظور ما از محوریت انسان در نظام خلقت تنها به معنای هماهنگی زیستی یا بقا در شرایط مادی نیست. منظور، نظامی متناسب در سراسر هستی است که میان ساختار وجود انسان و ساختار آفرینش برقرار شده است. در این نگرش، جهان صرفاً مکان زندگی ما نیست، بلکه تمام اجزای آن، در چنان نظم‌ی شکل گرفته‌اند که زمینه رشد و تعالی ما در دل آن فراهم گردد. این هماهنگی دقیق نشان می‌دهد که هستی بر الگوی وجودی ما بنا شده است؛ انسان نمونه‌ای کوچک از عالم هستی است. در او همان نظام و ارتباطاتی جاری است که در کل هستی برقرار است، با این تفاوت که این ارتباطات در انسان به صورت فشرده و در عالم به صورت گسترده و تفصیلی حضور دارند.

قانون‌مندی طبیعت، تناسب دما و عناصر، گردش شب و روز و تعادل نیروهای کیهانی و ... همگی بخشی از طرح حکیمانه‌ای هستند که امکان زیست انسانی را فراهم کرده است. این ساختار فیزیکی، بستر ظهور و شکوفایی روح را نیز مهیا می‌کند؛ زیرا روح بدون قالبی متناسب نمی‌تواند فعلیت یابد. بدین ترتیب، محوریت انسان در نظام خلقت تنها به معنای دخالت آگاهانه انسان در طراحی عالم نیست؛ بلکه به این معناست که نظام عالم از آغاز، به گونه‌ای تعبیه و طراحی شده که پاسخگوی نیازهای تمام ابعاد وجودی انسان باشد؛

چون جهان بر اساس نیازهای انسان خلق شده است؛ از نیازهای جسمی گرفته تا استعدادهای عقلانی و فوق‌عقلانی.

بنابراین، وقتی می‌گوییم جهان با انسان سنخیت دارد و عالم خلقت بر مبنای محوریت انسان خلق شده است، یعنی اجزای هستی با مراتب وجود ما هماهنگ هستند. همین به ما این امکان را می‌دهد تا نظم درونی موجود در جهان را شناخته و برای رسیدن به هدف آفرینش خود حرکت کنیم. از این‌رو ساختار هستی پدیده‌ای تصادفی نیست.

جهان، بستر بروز کمالات انسانی

محوریت انسان در آفرینش، تنها به این معنا نیست که جهان برای تأمین نیازهای مادی ما تنظیم شده است؛ بلکه فراتر از آن، سراسر هستی صحنه‌ای برای بروز و رشد کمالات درونی انسان است؛ درواقع عالم به مثابه بستری گسترده عمل می‌کند که کمالات و ظرفیت‌های بالقوه انسان در آن به ظهور می‌رسند. هر جزء از این کائنات، از کوچک‌ترین ذره تا کهکشان‌ها، نه صرفاً یک پدیده، بلکه مجالی برای تجلی و به فعلیت رساندن قوای نهفته در وجود انسان است. این نگاه، مستقیماً با محوریت انسان در نظام خلقت پیوند دارد؛ زیرا جهان به گونه‌ای سازمان یافته که استعدادهای انسانی در آن رشد یابند و هدف آفرینش انسان، یعنی شکوفایی و رسیدن به کمال انسانی، تحقق پیدا کند.

عالم هستی، با همه ابعاد مادی و معنوی خود، میدانی سیال و پویا برای آشکار شدن استعدادهای بی‌پایان ماست. از کوه‌های استوار و دریا‌های موج گرفته تا ترکیب دقیق اتمها یا هماهنگی قوانین طبیعت، هر جزئی از جهان می‌تواند زمینه‌ای برای بروز یکی از ویژگی‌های انسانی باشد. در این نگاه، جهان چون مدرسه‌ای فراگیر است که در آن می‌آموزیم، تجربه می‌کنیم و در مسیر خودسازی و شبیه خدا شدن پیش می‌رویم.

در این پیوند، انسان با بهره‌گیری درست از امکانات و قوانین عالم، توان‌های نهفته خویش را شکوفا می‌کند؛ زیرا همان‌گونه که عالم برای شکوفایی انسان آفریده شده، انسان باید در استفاده از آن راه کمال خود را بیابد.

عدم بهره‌برداری شایسته از جهان خلقت؛ فاصله انسان از حقیقت عالم

اگر خداوند همه اجزای عالم را برای ما و در مسیر رسیدن به کمال انسانی آفریده است؛ چرا ما از این ظرفیت عظیم به طور شایسته بهره نمی‌بریم؟ پاسخ در نوع ارتباط ما با جهان نهفته است. ما اغلب عالم را بیرون از خود می‌بینیم؛ گویی میان ما و طبیعت دیواری از بیگانگی کشیده شده است؛ در حالی که در حقیقت، میان ما و عالم خلقت پیوندی زنده و هدفمند برقرار است؛ عالمی که برای رشد و رسیدن ما به کمال آفریده شده، نه جهانی که نبودش معنای ما را از بین ببرد.

مشکل اصلی در این میان، نامحرم بودن ما با خلقت است. سال‌ها عادت کرده‌ایم با پدیده‌ها فقط در سطح ظاهر و منافع مادی برخورد کنیم؛ بدون آن‌که معنا و فلسفه وجودی را در آن‌ها جست‌وجو کنیم. این عادت، همان حجاب بزرگ میان ما و حقیقت جهان است. وقتی نتوانیم با گل، درخت یا پرندۀ ارتباط وجودی برقرار کنیم، نمی‌توانیم تجلیات خالق را که در آن‌ها حضور دارد، جذب کنیم. عادت، نگاه ما را سطحی و محدود کرده است؛ برای درک دوباره خلقت باید این حجاب را کنار زد و نگاه سازنده و موثر را تمرین کرد.

علت دیگر، نبود خودشناسی است. کسی که درک درستی از مراتب وجودی خود نداشته باشد، نمی‌تواند رابطه‌اش با مخلوقات را درست تشخیص دهد. محوریت انسان در نظام آفرینش، زمانی معنا پیدا می‌کند که انسان خود را بشناسد؛ چون خودشناسی، کلید فهم عالم است. تا انسان نداند از چه مرتبه‌ای برخاسته و به چه هدفی خلق شده، کارکرد واقعی اشیاء را نیز در نمی‌یابد. بی‌خودشناسی، انسان به‌جای بهره‌برداری

سازنده از جهان، آن را به ابزار مصرف تقلیل می‌دهد. بازگشت به رابطه زنده و محرم با جهان، زمانی ممکن می‌شود که از خودمان آغاز کنیم، خود را بشناسیم و جهان را همچون میدانی برای تکامل خود ببینیم.

در این بررسی روشن شد که محوریت انسان در نظام خلقت، یک اصل در ساختار هستی است. جهان از آغاز بر پایه نیازها، استعدادها و مراتب وجودی انسان تنظیم شده تا هر جزء آن، نقشی در رشد و شکوفایی ما ایفا کند. این محوریت، انسان را در مرکز آفرینش قرار می‌دهد؛ اما نه به معنای سلطه‌گری. در این پیوند، جهان مدرسه‌ای الهی است که قوانینش ابزار پرورش ما و ما شاگردان راه کمال در آنیم.

از این منظر، خطری که ما را تهدید می‌کند، نگاه سطحی به جهانی که برای رشدمان آفریده شده است. هرگاه انسان این ارتباط را دریابد و درک درستی از مراتب وجودی خود نداشته باشد؛ جهان برایش به مجموعه‌ای بی‌روح بدل می‌شود. رسیدن به حقیقت جهان هستی، در گرو خودشناسی است؛ زیرا شناخت خویشتن، کلید شناخت جهان و خالق آن است. انسان آگاه، طبیعت را نه عرصه بهره‌برداری صرف؛ بلکه ابزاری برای رسیدن به کمال می‌بیند و با استفاده درست از آن، به هدف آفرینش که همان رسیدن به مقام تشبه به خدا و تحقق کمال انسانی است، نزدیک می‌شود.